



### مفهوم‌سازی جدید از قاعده لطف و وجوب آن در آثار آیت‌الله سبحانی

موسی ملایری<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۴/۲۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۰۸/۲۰

#### چکیده

غالب متکلمان پیشین بر این مبنا که ارسال رسل از مصادیق لطف مقرب است، از طریق قاعده لطف به اثبات ضرورت ارسال رسل می‌پرداختند. از تعبیر علامه حلی در کشف المراد، برخی چنین استنباط کردند که ارسال رسل از مصادیق لطف نیست؛ و به همین سبب، قاعده لطف از نظر ایشان کارآیی خود را برای اثبات ضرورت نبوت از دست داد. از سوی دیگر، از شیخ مفید به بعد، نظریه‌ای رواج پیدا کرد که لطف را عقلاً واجب نمی‌دانست و در نتیجه، کارآیی آن را در اثبات مسائل عقیدتی به چالش می‌کشید. آیت‌الله سبحانی برای حل این مشکل، قائل به تفصیل شده و بر آن است که برخی مصادیق لطف مقرب، عقلاً واجب و برخی وجوب عقلی نداشته و تنها لازمه جود و تفضل خداوندند. در مقاله حاضر، مباحث مذکور در آثار آیت‌الله سبحانی بررسی شده و حدود توفیق و کارآیی آن‌ها مورد ارزیابی قرار گرفته است.

#### واژگان کلیدی

لطف مقرب، لطف محصل، تطوّر تاریخی نظریه لطف، اقسام لطف، شبهات قاعده لطف.

## مقدمه

پژوهش‌گرانی که نظریه لطف، مدلول و اصول و فروعش را در آثار آیت‌الله سبحانی و دیگر متکلمان مورد مطالعه تطبیقی قرار داده باشند، دریافته‌اند که اختلاف‌ها و تفاوت‌ها در کلیات و جزئیات این قاعده، میان ایشان و پیشینیان کم نیست. تعریف «لطف مقرب» و «لطف محصل» در آثار ایشان با آنچه سایر متکلمان از آغاز تا اوایل قرن چهاردهم هجری عرضه می‌کردند، یکسان نیست. همین اختلاف نظر در مفهوم و تعریف «لطف» سبب اختلاف‌هایی دیگر شده است. پاسخ ایشان به مهم‌ترین شبهه قاعده لطف، یعنی شبهه «عدم وجود حد یقف» در لطف مقرب نیز با پاسخ‌های دیگران به کلی متفاوت بوده است؛ حتی می‌توان گفت، قاعده مذکور در آثار ایشان لباسی نو پوشیده و به گونه‌ای دیگر ظاهر شده است.

در این مقاله، پرسش‌هایی درباره قاعده مذکور مورد بررسی قرار می‌گیرد: تفاوت آرای ایشان در زوایای مختلف قاعده لطف با دیگران چیست؟ منشأ این تفاوت‌ها و اختلاف نظرها چه بود؟ آیا نظریه لطف در لباس جدید خود، کارآمدتر شده است؟ آیا در این قالب بهتر می‌توان به اشکالات کهن این قاعده پاسخ داد؟ و آیا از قوت منطقی بیشتری برخوردار شده است؟

اگرچه هدف این مقاله، بررسی مسئله لطف در آثار آیت‌الله سبحانی است، برای بیان تفاوت آرای ایشان با دیگران ناچار بودیم نگاهی تاریخی به آرای پیشینیان نیز داشته باشیم.<sup>۱</sup>

در سه دهه اخیر، مقالات و نوشته‌های فراوانی درباره قاعده لطف و زوایای مختلف آن به چاپ رسیده است، اما درباره تأملات آیت‌الله سبحانی در مورد این قاعده، مطلبی یافت نشد، مگر در حدّ دو انتقاد که در متن مقاله مطرح می‌شوند. ناقدان بدون توجه به خاستگاه و ضرورت تاریخی - منطقی این نوسازی، چنین اظهار داشته‌اند که چنین مفهوم و تعاریفی از لطف، نزد پیشینیان یافت نمی‌شود.

## چیستی و اقسام «لطف»

«لطف» نزد قدمای متکلمان شیعه عبارت است از: هرچه انسان را به جانب طاعت فرا خوانده و سوق دهد، که بر دو نوع است: لطف محصل و لطف مقرب.<sup>۲</sup>

۱. برخی مباحث تاریخی را که در این مقاله به سرعت از آن‌ها عبور کرده‌ایم و شاید مستندات آن‌ها کافی به نظر نرسد، در مقاله‌ای دیگر به نام «تطور مضمون و مدلول قاعده لطف در کلام شیعه» به تفصیل مورد بررسی قرار داده‌ایم.  
۲. البته نام‌گذاری دو قسم مذکور به «محصل» و «مقرب»، مربوط به قرن‌ها بعد است. به احتمال فراوان، این نام‌گذاری از علامه حلی باشد. اگرچه عبارت «مقرب الی الطاعة» در آثار قدما برای لطف مقرب به کار می‌رفت، اما برای توصیف است و نه تسمیه؛ لذا «الی الطاعة» به دنبال «مقرب» می‌آمد. در عین حال ما برای سهولت بحث، این دو اصطلاح را به عنوان دو نام برای اقسام مذکور، حتی پیش از علامه حلی استفاده خواهیم کرد.

«لطف محصّل» آن است که با وجود آن، طاعت محقق می‌شود. پس محصّل (اسم فاعل)، یعنی آنچه سبب تحصیل و تحقق طاعت است. به بیان دیگر، لطفی است که با وجود آن، ملطوف فیه بالضروره اما اختیاراً از مکلف سر می‌زند. این قسم از لطف، همان «عصمت» است که با وقوع آن، معصوم بالضروره از معصیت اجتناب و به طاعت عمل می‌کند.

و «لطف مقرب» عبارت است از: آنچه عبد را به طاعت نزدیک و از معصیت دور می‌کند؛ به شرط آن که به حدّ اجبار نرسد و عمل به تکلیف بدون آن نیز ممکن باشد. سیدمرتضی (م. ۴۳۶ق) می‌نویسد: «اعلم ان اللطف ما دعی الی فعل الطاعة و ینقسم الی ما یختار المكلف عنده فعل الطاعة و لولاه لم یختره. و الی ما یكون أقرب الی اختیارها. و کلا القسمین یشمله کونه داعیاً» (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق: ۱۸۶؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۱۳۰).

اما از خواجه طوسی (م. ۶۷۲ق) به بعد، تقسیم مذکور اهمیت خود را از دست داد و لطف محصّل نیز در لطف مقرب گنجانده شد؛ حتی متکلمان بسیاری هنگام تعریف لطف، فقط از لطف مقرب سخن می‌گویند و به تدریج مفهوم لطف، به لطف مقرب اختصاص پیدا می‌کند.<sup>۲</sup>

### ابداع مفهومی جدید از «لطف»

تعاریف مذکور از لطف مقرب و محصّل - در حد تتبع نگارنده - بین متکلمان شیعه تا اوایل قرن پنجم یا اواخر قرن چهاردهم، یعنی سال چاپ توضیح المراد سیدهاشم حسینی طهرانی (م. ۱۴۱۱ق) که تعلیقاتی بر کشف المراد علامه حلی است، به همان منوال ادامه داشته است. او در تعلیقات خود بر مبحث لطف، مفهومی جدید از لطف را ابداع می‌کند که در آثار پیشینیان دیده نمی‌شود و این معنای جدید را «لطف محصّل» می‌نامد. از آنجا که این مفهوم‌سازی جدید، مبنای بسیاری از مباحث مطرح‌شده در آثار آیت‌الله سبحانی است، ناچاریم قدری مفصل‌تر در باب آن سخن بگوییم.

۱. این ادغام شاید به این دلیل بود که لطف محصّل (عصمت) - از آنجا که مفهومی نسبی است - اگر نسبت به معصوم سنجیده شود، مصداق لطف محصّل خواهد بود، اما اگر نسبت به سایر مکلفان در نظر گرفته شود، لطف مقرب است، چراکه مکلفان با وجود معصوم، از معصیت دور و به طاعت نزدیک خواهند شد.

۲. به نظر می‌رسد، بعد از خواجه فقط علامه حلی است که در کشف المراد و بعضی دیگر از آثار خود از لطف محصّل نیز سخن گفته است؛ چنان‌که آیت‌الله سبحانی می‌گوید: «غیر ان العناية باللطف المقرب فی الکتب الکلامية اکثر من المحصّل» (سبحانی، ۱۳۸۲: ۱۰۶)، بلکه اساساً تا آنجا که ما میدانیم بعد از علامه حلی سخنی از لطف محصّل به معنای مذکور در میان نیست.

فهم این مفهوم جدید و درک نقش آن در سرنوشت قاعده لطف، زمانی ممکن است که علل ظهور آن را به اختصار نشان دهیم تا آشکار شود چه خللی در تعریف پیشین قاعده لطف وجود داشته و این ابداع جدید برای حل چه مشکلی صورت گرفته و سرنوشت این بحث در آثار آیت‌الله سبحانی چگونه رقم خورده است.

### عوامل ظهور مفهوم جدید

چنان که می‌دانیم، یکی از مهم‌ترین کارکردهای قاعده لطف در متون کلامی، اثبات ضرورت ارسال رسل است. همه متکلمان تا زمان علامه حلی به همین شیوه عمل می‌کردند، تا این که علامه حلی در کشف المراد اشکالی را به این شیوه وارد کرد که سبب برخی تحولات بعدی در سرنوشت قاعده لطف گردید. اشکال علامه حلی - بر اساس آنچه از ظاهر کلامش استنباط می‌شود - این بود که ارسال رسل (تکلیف سمعی) لطف مقرب به حساب نمی‌آید، زیرا بر اساس تعریف، لطف مقرب - بلکه هیچ لطفی - نباید نقشی در تمکن مکلف داشته باشد. به عبارت دیگر، شرط لطف آن است که انجام ملطوف فیه بدون لطف نیز مقدور باشد؛ حال آن که بدون ارسال رسل و بدون ابلاغ تکلیف، عمل به تکلیف و طاعت و معصیت نسبت به آن محال است. بنابراین نمی‌توان اصل ارسال رسل و ابلاغ تکلیف را لطف مقرب دانست. به جهت حساسیت موضوع، عین عبارت ایشان را می‌آوریم: «هذا [ای اللطف] بخلاف التکلیف<sup>۱</sup> الذی یطیع عنده، لأنّ اللطف أمر زائد علی التکلیف، فهو من دون اللطف یتمکن بالتکلیف من أن یطیع أو لا یطیع و لیس كذلك التکلیف لأنّ عنده یتمکن من أن یطیع و بدونه لا یتمکن من أن یطیع أو لا یطیع، فلم یلزم أن یکون التکلیف الذی یطیع عنده لطفاً» (حلی، ۱۳۸۲: ۱۰۸).

آیت‌الله سبحانی در تعلیقه بر عبارت علامه نوشته‌اند: «حاصله: أنّ اللطف غیر مؤثر فی التمکین بل أمر وراء القدرة و إلا فلو کان مؤثراً فی حصول القدرة، لا یسمى لطفاً و منه یظهر أنّ التکلیف لیس لطفاً لأنّه مما له حظ فی التمکین إذ لولاه لما حصل الامتثال. و مع ذلك کله قالت العدلیة: الواجبات الشرعیة أطفاف فی الواجبات العقلیة و لا بد من الجمع بین ما ذکره الشارح من أنّ التکلیف لیس لطفاً و هذا الکلام الذی یعرف التکلیف الشرعی لطفاً، بنحو من الأنحاء فتأمل» (سبحانی، ۱۳۸۲: ۱۰۸). سیدهاشم حسینی طهرانی نیز در توضیح المراد، کلام علامه را به همین صورت فهمیده است (حسینی طهرانی، ۱۳۶۵: ۶۰۲). البته اکنون بحث ما در صحت و

۱. اما برای تفسیر دیگری (تفسیر دوم) از کلام علامه حلی نک: (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۳: ۲۶۶). در این اثر گفته می‌شود علامه حلی، منکر لطفیت تکلیف نیست.

سقم این تفاسیر از کلام علامه نیست. مدعای ما این است که به لحاظ تاریخی، تفسیر اول از کلام علامه حلی پدید آمده و قائلان به آن، برای حلّ مشکل چه چاره‌ای اندیشیده‌اند.

پی‌آمد این اشکال علامه حلی - که در هیچ‌یک از آثارش از این پی‌آمد سخن نمی‌گوید، بلکه غالباً برخلاف مقتضای آن عمل می‌کند - دو چیز بود؛ یکی این که از طریق قاعده لطف نمی‌توان بر ضرورت ارسال رسل استدلال کرد؛ لذا در کشف المراد - شاید به همین دلیل - چنین استدلالی را به معتزله نسبت می‌دهد.

برخی متکلمان پس از او مثل ملا نظرعلی طالقانی در کاشف الاسرار (طالقانی، ۱۳۷۳، ۱: ۱۱۱)، اسماعیل طبرسی نوری در کفایة الموحّدین (طبرسی نوری، ۱۳۸۲ق، ۱: ۵۰۵) و نیز سیدهاشم حسینی طهرانی در توضیح المراد (حسینی طهرانی، ۱۳۶۵، ۶۰۲) به این نکته تصریح کرده‌اند که ارسال رسول لطف محسوب نمی‌شود، زیرا چنان که از تعاریف پیشینیان آشکار شد، از سویی لطف محصل به اصطلاح آن‌ها به کار اثبات ضرورت نبوت نمی‌آمد و به تدریج در لطف مقرب ادغام شد. و از دیگر سو، بر اساس اشکال علامه حلی، ارسال رسول لطف مقرب نیز به حساب نیامد.

نتیجه دیگر سخن علامه حلی این بود که با انکار دخول تکلیف در لطف مقرب، قاعده «التکالیف الشرعیة الطاف فی التکالیف العقلیة» که مبنای استدلال متکلمان بر ضرورت نبوت از طریق قاعده لطف است، مورد انکار قرار می‌گرفت. در هر صورت، پس از علامه حلی برخی متکلمان که از آن‌ها سخن گفتیم، بر مبنای روش او در کشف المراد مشی کردند و برخی دیگر مثل: فاضل مقداد، لاهیجی، سیدهاشم بحرانی، سیدعبدالله شبر و... توجهی به کلام او نشان ندادند و همان شیوه پیشین را که تا زمان خواجه طوسی معمول بود<sup>۱</sup> در پیش گرفتند. کسانی که از علامه حلی پیروی کردند، در موضعی متناقض قرار داشتند، از سویی، ناچار بودند اصل ضرورت ارسال رسل را با تکیه بر قاعده لطف اثبات کنند و طریق کلامی دیگری برای این کار نمی‌شناختند و از سوی دیگر، بر اساس سخن علامه این روش را منطقاً درست نمی‌دانستند.

تا آن جا که می‌دانیم، این شیوه تناقض‌آمیز تا زمان سیدهاشم حسینی طهرانی (م. ۱۴۱۱ق) ادامه یافت. او در توضیح المراد ذیل سخن علامه حلی، ضمن پذیرش سخن علامه مبنی بر این که اصل تکلیف و ارسال رسل از مصادیق لطف مقرب نیست، و در نتیجه نمی‌توان ضرورت آن را از این

۱. خواجه طوسی ارسال رسل و تکلیف سمعی را لطف مقرب دانسته و بر اساس قاعده لطف بودن تکالیف سمعی نسبت به تکالیف عقلی، به اثبات ضرورت ارسال رسل پرداخته است: «و هی [أی البعثة] واجبة لاشتمالها علی اللطف فی التکالیف العقلیة» (طوسی، ۱۴۰۷ق: ۲۱۳).

طریق اثبات کرد، برای حل مشکل، مفهومی جدید از لطف عرضه می‌کند که در آثار پیشینیان دیده نمی‌شود. او این معنای جدید را نیز لطف محصّل نامیده است و در تعریف آن می‌گوید: «لطف محصّل انجام امری است که سبب تحصیل غرض خلقت است» (حسینی طهرانی، ۱۳۶۵: ۶۰۰).

اما باید دانست که لطف محصّل در این معنای جدید، با محصّل به معنای قدما که پیش‌تر از آن سخن گفتیم، مشترک لفظی است. لطف محصّل در معنای جدید عبارت است از: امری که اگرچه در تمکن مکلف نقش دارد - و به همین دلیل لطف مقرب به حساب نمی‌آید - اما ترک و اهمال آن از سوی حق تعالی، ناقض غرض خلقت است. یکی از مصادیق چنین لطفی، ارسال رسل و ابلاغ تکلیف است.<sup>۱</sup> سپس تذکر می‌دهد که بر اساس این معنا اولاً، ارسال رسول لطف است؛ ثانیاً، لطف به این معنا - بدون قید و شرط و بدون شبهه - بر خداوند واجب است، برخلاف لطف مقرب که نمی‌توان گفت به طور مطلق بر خداوند واجب است (حسینی طهرانی، ۱۳۶۵: ۶۰۰).

با این ابتکار، قاعده لطف مجدداً به گونه‌ای بازآفرینی شد که: اولاً، باز هم می‌توان با تمسک به این قاعده ضرورت ارسال رسل را اثبات کرد؛ ثانیاً، اشکال‌های وارد شده بر وجوب مطلق لطف مقرب، بر این مفهوم جدید از لطف وارد نیست. اکنون پس از ذکر این مقدمه طولانی که برای فهم سرنوشت لطف در آثار آیت‌الله سبحانی لازم بود، رویکرد ایشان را درباره اشکال علامه حلی و راه‌حل توضیح المراد بررسی می‌کنیم.

### رویکرد آیت‌الله سبحانی

در مجموعه آثار آیت‌الله سبحانی که در سال‌های گوناگون به طبع رسیده‌اند، با سه رویکرد متمایز نسبت به آنچه گذشت، مواجه می‌شویم.

#### رویکرد اول: قبول اشکال علامه حلی

آیت‌الله سبحانی در آثار مقدم‌ترش، مثل بحوث فی الملل و النحل و نیز الالهیات علی هدی الکتاب و السنّة و العقل<sup>۲</sup>، به روش علامه حلی سیر می‌کند؛ به این صورت که همانند علامه

۱. از تعابیر توضیح المراد چنین برمی‌آید که او «محصّل» در کلام خویش را با «محصّل» در کلام علامه حلی (محصل به اصطلاح قدما) یکسان می‌داند (حسینی طهرانی، ۱۳۶۵: ۶۰۰-۶۰۲)، اما حقیقت آن است که این دو اصطلاح مشترک لفظی‌اند.

۲. جلد اول هر دو کتاب در سال ۱۴۰۸ قمری به چاپ اول رسیده است. طبع اول جلد سوم الالهیات - که مشتمل بر بحث لطف است - در سال ۱۴۰۹ قمری به انجام رسیده، اما طبع اول جلد سوم الملل و النحل که مشتمل بر بحث لطف است - بر ما معلوم نگردید، احتمالاً بین سال‌های ۱۴۰۸ تا ۱۴۱۰ قمری بوده است. در هر صورت، این دو کتاب مقدم بر آثار دیگری هستند که از آن‌ها سخن خواهیم گفت.

قائلند اصل تکلیف (ارسال رسل) لطف مقرب به حساب نمی‌آید. از این رو، نمی‌توان از طریق وجوب لطف مقرب، ارسال رسل را نیز واجب دانست. بنابراین، احتمالاً به پیروی از صاحب توضیح المراد<sup>۱</sup> و یا به ابداع خویش، تمسک به مفهوم لطف محصل را - به همان معنایی که در توضیح المراد آمده - چاره حل مشکل دانسته و معتقد است اصل ارسال رسل، لطف محصل است؛ لذا از این طریق به اثبات ضرورت ارسال رسل می‌پردازد.

استاد به قرینه تعریفی که از لطف محصل - در توضیح المراد - به عمل آمده بود، به تعریف جدیدی از لطف مقرب نیز می‌پردازد که در آثار دیگران دیده نمی‌شود. عین عبارت ایشان چنین است: «إن اللطف، فی اصطلاح المتکلمین، یوصف بوصفین: ۱. اللطف المحصل. ۲. اللطف المقرب... اللطف المحصل عبارة عن القيام بالمبادئ و المقدمات التي يتوقف عليها تحقق غرض الخلقة و صونها عن العبث و اللغو، بحيث لو لا القيام بهذه المبادئ و المقدمات من جانبه سبحانه، لصار فعله فارغاً عن الغاية... و من هذا الباب بعث الرسل لتبيين طريق السعادة و تيسير سلوكها. و قد عرفت فی الأدلة السابقة، أن الإنسان أقصر من أن ينال المعارف الحققة، أو يهتدى إلى طريق السعادة فی الحياة، بالاعتماد علی عقله و الاستغناء عن التعليم السماوی. و وجوب اللطف بهذا المعنی، لیس موضع مناقشة لدى القائلین بحکمته سبحانه... [و] اللطف المقرب عبارة عن القيام بما یکون محصلاً لغرض التكليف بحيث لولاه لما حصل الغرض منه و ذلك كالوعد، و الوعيد، و الترغيب و التهيب، التي تستتبع رغبة العبد إلى العمل و بعده عن المعصية» (سبحانی، ۱۴۱۲ق، ۳: ۵۲-۵۳؛ سبحانی، ۱۴۲۷ق، ۳: ۵۰۶-۵۰۷).

تا این‌جا آشکار شد که در این دوره، در آثار هر دو متکلم مورد بحث، تحوّل در تعریف لطف و چگونگی استفاده از آن برای اثبات ضرورت ارسال رسل رخ داد، اما پرسش این است که: آن‌ها آیا خود، به چنین تطوری و به اختلاف نظرشان با دیگران واقف بوده‌اند و یا اینکه بیش از تکیه و توجه به سابقه تاریخی، به بیان واقع نظر داشته‌اند؟ یا این‌که زاویه‌ای دیگر در بحث وجود دارد که بر نگارنده پوشیده است؟

پیش از این گفته شد که در توضیح المراد بین دو معنای لطف محصل، مغالطه اشتراک لفظ رخ داده است. به اعتقاد نگارنده در دو کتاب الالهیات و الملل و النحل آیت‌الله سبحانی نیز مسئله از همین قرار است. در این آثار، او نیز لطف محصل به معنای جدیدش را با لطف محصل به معنایی که

۱. دلیل ما بر این اخذ و اقتباس، همان شیوه معمول اخذ متأخران از متقدمان است، اما این‌که ایشان خودشان مستقلاً به همان نتایج توضیح المراد رسیده باشند، ممکن است.

در نزد قدما رایج بود، یکی می‌داند. ما برای اثبات این نکته، سه شاهد ذکر می‌کنیم:

۱. در هر دو کتاب، تعاریف ابدعی خود از لطف را به متکلمان نسبت داده و می‌نویسد: «ان اللطف فی اصطلاح المتکلمان یوصف بوصفین، المحصل و المقرب...»، در حالی که می‌دانیم اصطلاح «لطف محصل» در نظر ایشان با آنچه متکلمان گفته‌اند، متفاوت است.

۲. در موضعی از همین دو اثر، ایشان بعد از ذکر تعریف «لطف مقرب» به شیوه متقدمان بیان می‌کند که قید «لم یکن له حظ فی التمکین» در تعریف پیشینیان از لطف مقرب، برای خروج لطف محصل بوده است؛ حال آن‌که لطف محصل - به اصطلاح او - برای پیشینیان مطرح نبود تا این‌که قیدی برای اخراج آن در تعریف ذکر کند. سپس در همان موضع به نقل تعاریف قاضی عبدالجبار از لطف مقرب و محصل می‌پردازد که نشان می‌دهد، تقسیم لطف به مقرب و محصل و نیز معنای مقرب و محصل - در نظر خویش را - منطبق بر دیدگاه قاضی عبدالجبار می‌دانند (سبحانی، ۱۴۲۷ق، ۳: ۵۰۷؛ سبحانی، ۱۴۱۲ق، ۳: ۵۲).

۳. مهم‌تر از همه این‌که وقتی در کتاب الملل و النحل به بحث از اصول خمس معتزله می‌پردازند، تمامی مباحث الاهیات درباره قاعده لطف را - که حدود هفت صفحه بوده و مشتمل بر ابداع ایشان یا اقتباسش از صاحب توضیح المراد است - عیناً و بدون کم و کاست به معتزله نسبت می‌دهند (سبحانی، ۱۴۲۷ق، ۳: ۵۰۶-۵۱۴).

شواهد سه‌گانه فوق نشان می‌دهد، استاد دست‌کم هنگام تنظیم و تألیف این دو کتاب، به تفاوت دو معنای جدید و قدیم لطف محصل، نظر نداشته یا آنرا ناچیز شمرده‌اند. و چنین امری سبب بروز اسنادهای ناروا در آثار محققان خواهد شد.

با این همه، آیت‌الله سبحانی در تعلیقه‌های کشف المراد که به سال ۱۴۱۶ قمری - یعنی شش سال پس از الاهیات - به چاپ اول رسیده، به درستی می‌فرمایند: در کتاب الاهیات در باب مفهوم لطف محصل و مقرب، نظریات جدیدی عرضه شده که با آرای متکلمان به کلی متفاوت است: «و لا یذهب علیک أن لنا فی هذا الكتاب [أی الاهیات] اصطلاحاً خاصاً فی تفسیر المحصل و المقرب فی اللطف، لا یمتُّ لاصطلاح المعروف بین المتکلمان فیهما بصله، فلا تغفل» (سبحانی، ۱۳۸۲: ۱۰۸).

#### رویکرد دوم: نقد نظریه علامه حلی و بازگشت به شیوه متکلمان پیش از علامه

در برخی آثاری که پس از الملل و النحل و الاهیات از آیت‌الله سبحانی منتشر شده است، رویکرد متکلمان متقدم - پیش از علامه حلی - به چشم می‌خورد. در این آثار، لطف به همان



معنای مد نظر متقدمان، به مقرب و محصل تقسیم می‌شود و بر همان مبنا، وجوب بعثت انبیا اثبات می‌شود. نمونه چنین رویکردی در کتاب الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف که در سال ۱۳۸۱ شمسی به طبع اول رسیده، به چشم می‌خورد. در موضعی از این کتاب آمده است: «اللطف عبارة عما يكون المكلف معه أقرب إلى فعل الطاعة و أبعد عن فعل المعصية و قد قسموا اللطف إلى: المقرب نحو الطاعة و إلى المحصل لها؛ فلو كان موجباً لقرب المكلف إلى فعل الطاعة و البعد عن فعل المعصية، فهو لطف مقرب و لو ترتبت عليه الطاعة فهو لطف محصل» (سبحانی، ۱۳۸۱، ۳: ۳۶-۳۷).

در این آثار، رویکرد علامه حلی مبنی بر این که تکلیف و ارسال رسل لطف مقرب به شمار نمی‌آید - برخلاف آنچه در رویکرد اول گفته شد - مورد نقد قرار می‌گیرد. آیت‌الله سبحانی در تعلیقه بر کشف المراد که به همین دوره مربوط می‌شود، می‌نویسد: رویکرد علامه حلی با قاعده «الواجبات الشرعية الطاف فی الواجبات العقلية» - که مورد قبول علمای امامیه است - ناسازگار است (سبحانی، ۱۳۸۲: ۱۰۸).<sup>۱</sup>

#### رویکرد سوم: جمع میان دو رویکرد پیشین

استاد در کتاب الفکر الخالد فی بیان العقاید، که به سال ۱۴۲۵ق (الف) به طبع اول رسیده و متأخر از آثار پیش گفته است، رأی سومی اظهار می‌کند و آن جمع بین رویکرد اول و رویکرد دوم است. در این اثر پس از آن که لطف مقرب و محصل را مطابق اصطلاح خود تعریف می‌کنند، به این نکته اشاره می‌کنند که تکلیف و ارسال رسل، هم مصداق لطف محصل است و هم مصداق لطف مقرب. آن‌گاه از هر دو طریق، به نحو مستقل بر ضرورت ارسال رسل استدلال می‌کنند؛ یک بار بر اساس لطف محصل، با این مبنا که تکلیف، مصداق لطف مقرب به حساب نمی‌آید و قاعده «واجبات السمعية أُلطاف فی الواجبات العقلية» نادیده گرفته می‌شود، و بار دیگر بر اساس لطف مقرب، با پذیرش این مبنا که واجبات و تکالیف سمعی نسبت به تکالیف عقلی

۱. این رویکرد، یعنی نقد علامه حلی و بازگشت به مفهوم پیشین لطف محصل و مقرب غیر از دو کتاب مذکور، در این آثار نیز بی‌گیری شده: رسائل و مقالات (۱۴۲۵ق (ب)، ۳: ۳۳-۳۴)، رسالة فی التحسين و التقييح (۱۴۲۰ق: ۹۱) و سلسلة المسائل العقائدية (بی تا، ۱: ۴۸). قابل ذکر است، همه این آثار پس از دو کتاب الالهيات و الملل و التحل - که مشتمل بر رویکرد اول بودند - چاپ شده‌اند. بعید نیست که تاریخ تحریر یا القاء آنها مقدم بر دو کتاب فوق باشد.

لطفند (سبحانی، ۱۴۲۵ق، ۱: ۱۴۳-۱۴۴).

### وجوب لطف و پاسخ به اشکالات

پس از بحث از چیستی و اقسام لطف، اکنون به مسئله وجوب لطف و شبهات آن در آثار آیت‌الله سبحانی می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که مفهوم‌سازی مذکور، چگونه زمینه را برای حل برخی شبهات فراهم می‌کند.

در غالب منابع کلامی متقدم و متأخر، چند اشکال درباره وجوب لطف - معمولاً منسوب به اشاعره (مخالفان هر نوع وجوبی بر خدا) - مطرح بوده است. یکی از مهم‌ترین این شبهات، شبهه «عدم وجود حد یقف» در لطف بود.<sup>۲</sup> تقریر شبهه چنین است: اگر لطف بر خداوند واجب باشد، حد یقف آن چیست و نقطه پایان آن کجاست؟ بلکه اساساً نمی‌توان نقطه پایانی برای آن نشان داد، زیرا هر لطفی را در نظر بگیرید - که باعث قرب مکلف به طاعت و بُعد او از معصیت باشد - امری بالاتر و برتر از آن قابل تصور است که اگر تحقق می‌یافت، چه بسا مکلف را به طاعت و ترک معصیت سوق می‌داد و هیچ حد یقفی برای سلسله این الطاف قابل تصور نیست؛ حال آن‌که می‌دانیم خداوند این الطاف سلسله‌وار را انجام نداده است. قاضی عبدالجبار این شبهه را چنین تقریر می‌کند: «لا منزلة يبلغها العبد في الاطاف الا و هو [أى الله تعالى] قادر على أعظم منها في كونها لطفاً في القدر و الصفة. فلو وجب عليه أن يفعل الاصلاح في باب الدين لم يكن لما يجب من ذلك نهاية» (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۵، ۱۳: ۳).

۱. در عین حال ایشان تذکر می‌دهند، علی‌رغم این‌که می‌توان از این دو طریق بر اثبات ضرورت ارسال رسل استدلال کرد، اما متکلمان تنها از طریق لطف مقرب به اثبات این مسئله پرداخته‌اند: «ثم انه يمكن اثبات لزوم بعثة الانبياء من خلال قاعدة اللطف على اساس كلا القسمين: اللطف المحصل و المقرب... و لكن عبارات المتكلمين نراها في هذا المجال تنسجم مع قسم واحد و هو اللطف المقرب» (سبحانی، ۱۴۲۵ق، ۱: ۱۴۴). این عبارت نیز مبین مغالطه اشتراک لفظ میان لطف محصل به اصطلاح متقدمان و متأخران است. بعثت انبیا هرگز نمی‌توانست مصداق لطف محصل به اصطلاح متقدمان باشد. آن‌ها یا باید ارسال رسل را لطف مقرب می‌دانستند، مثل بیشتر متکلمان، و یا باید آن را به کلی لطف نمی‌دانستند و از اثبات ضرورت نبوت از طریق قاعده لطف دست می‌کشیدند، مثل علامه حلی و پیروانش.

۲. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، در نگاه متقدمان لطف محصل نیز خود از مصادیق لطف مقرب بوده و در لطف مقرب گنجانده شد؛ لذا وقتی عصمت را لطف می‌دانند، در آن‌جا که در تعریف «عصمت» اصطلاح لطف را می‌گنجانند، مقصود لطف محصل است و آن‌جا که از طریق قاعده لطف، وجوب عصمت را اثبات می‌کنند، در آن‌جا عصمت خود از مصادیق لطف مقرب است. غرض آن است که اشکال بالا در نگاه پیشینیان هم بر لطف مقرب وارد بود و هم بر لطف محصل، از آن حیث که خود مصداقی از لطف مقرب بود؛ اما در نگاه متأخران، لطف محصل خود مصداقی از لطف مقرب نیست و چنین تلقی می‌شود که شبهات مذکور فقط بر لطف مقرب واردند و لطف محصل بدون هیچ شبهه‌ای بر خداوند واجب است.

قائلان به وجوب لطف، معتقدند هرچه مصداق لطف باشد، بر خدا واجب است؛ یعنی به نحو موجه کلیه: «هر لطفی بر خداوند واجب است» و نتیجه اشکال، خواه این باشد که هیچ لطفی بر خدا واجب نیست، یا این باشد که برخی الطاف بر خداوند واجب نیستند، در هر صورت مستشکل مدعای قائلان به وجوب لطف را باطل می‌داند.

تا این‌جا معنا و مفاد شبهه روشن شد. اکنون باید به پاسخ‌ها پرداخت. به گمان نگارنده، پاسخ آیت‌الله سبحانی به این شبهه بی‌سابقه بوده و از همه پاسخ‌ها توانمندتر است. برای درک این نکته لازم است پاسخ‌های دیگر را نیز مختصراً بیان کنیم تا وجه امتیاز پاسخ آیت‌الله سبحانی از دیگران روشن شود.

#### الف) پاسخ شیخ مفید

به نظر می‌رسد، شیخ مفید به دلیل قوت همین اشکال از وجوب لطف، دست کشید و گفت: «و أقول إن ما أوجبه أصحاب اللطف من اللطف إنما وجب من جهة الجود و الكرم لا من حيث ظنوا أن العدل أوجبه و أنه لو لم يفعله لكان ظالماً» (مفید، ۱۴۱۳ق: ۵۹).

معنای سخن مفید آن است که استدلال عقلی‌ای وجود ندارد که با تکیه بر عدل یا حکمت خداوند، هر لطفی را بر او واجب کند، بلکه لطف از باب فضل و جود خداست و فضل و جود، عقلاً بر خداوند واجب نیستند. اگر هم وجوبی قابل طرح باشد، امری است نقلی که خداوند خود فرموده است که رحمت و جود را بر خود واجب کرده است و حد آن را نیز خود می‌داند. پس لطف از لوازم عدل خداوند نیست که ترکش مستلزم ظلم باشد، بلکه از لوازم و نتایج جود خداوند است و جود عقلاً بر خداوند واجب نیست.<sup>۱</sup> و نتیجه این‌که هیچ لطفی عقلاً واجب نیست. تا این‌جا اولین پاسخ به شبهه مذکور بیان شد. دست‌آورد پاسخ مذکور آن است که اشکال وارد است و چاره کار، دست کشیدن از وجوب عقلی لطف است.

۱. وجوب لطف از نظر عموم متکلمان، وجوب عقلی است و مفاد آن این است که تارک لطف، مستحق مذمت است. لذا خواجه طوسی در همین باب می‌گوید: «بل هذا الوجوب بمعنى كون الفعل بحيث يستحق تاركة الذم» (طوسی، ۱۴۰۵ق: ۳۴۲). به گمان ما، وجوب از باب فضل و جود که در کلام شیخ مفید آمده، در مقابل وجوب عقلی است. آنچه از باب جود و فضل بر فاعلی واجب باشد، ترکش سبب استحقاق مذمت نمی‌شود. آرای دیگری نیز در تفسیر کلام مفید وجود دارد. برخی محققان بین وجوب از باب حکمت و عدل، با وجوب از باب فضل و جود فرقی قائل نیستند (ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸ق: ۱۰۸). چنین تفسیری معنای محصلی برای کلام شیخ مفید باقی نمی‌گذارد.

**ب) پاسخ سایر متکلمان**

پاسخ دوم به اشکال مذکور همان است که غالب متکلمان برگزیده‌اند. از سید مرتضی و شیخ طوسی که شاگردان شیخ مفید بودند تا متکلمان معاصر - برخلاف شیخ مفید - هیچ یک تسلیم اشکال مذکور نشده و بر کلیت وجوب هر لطفی اصرار کرده‌اند.<sup>۱</sup> آن‌ها اشکال مزبور را که می‌گفت: وجوب لطف، مستلزم فرض الطاف نامتناهی است و حد یقفی برای آن وجود ندارد، چنین پاسخ داده‌اند: لطف مشروط به این است که به حد اجبار و الجاء نرسد. پس هر لطفی که به حد اجبار نرسیده است، بر خداوند واجب است، اما اگر به حد اجبار رسید، دیگر تعریف لطف بر آن صدق نمی‌کند؛ لذا واجب نخواهد بود. و به همین دلیل معتقدند وجود کفار و عاصیان، منافاتی با وجوب مطلق لطف ندارد. خداوند از هیچ لطفی به آن‌ها مضایقه نکرده است، اما این‌که باز هم عاصی و کافری وجود دارد، به دلیل آن است که لطف مشروط به عدم اجبار است و تا حدی ادامه و استمرار پیدا می‌کند که باعث سلب اختیار مکلف نشود.<sup>۲</sup> (حلی، ۱۴۱۳ق: ۳۲۶).

**ج) پاسخ آیت‌الله سبحانی**

اکنون پس از گزارش اجمالی اشکال مذکور و چگونگی مواجهه متکلمان با آن، به رویکرد آیت‌الله سبحانی می‌پردازیم.<sup>۳</sup> او در تعلیقه بر کشف المراد، در همان موضعی که علامه حلی بر وجوب مطلق لطف، استدلال اقامه می‌کند، طی تعلیقه‌ای، در اعتراض به استدلال علامه

۱. به نظر می‌رسد، از بین متأخران، فقط سیدهاشم حسینی طهرانی صاحب توضیح المراد و مولی احمد اردبیلی صاحب حاشیه بر شرح قوشچی، به قول شیخ مفید بازگشته و وجوب عقلی لطف مقرب را منکرند (حسینی طهرانی، ۱۳۶۵: ۶۰۱-۶۰۰).

۲. برخی شاگردان آیت‌الله سبحانی، همین نظر را برگزیده‌اند. ایشان در مقام طرح اشکال می‌نویسند: «إن اللطف و الاصلاح لیس له حد و لا غایة ینتهی الیها بل له مصادیق غیر المتناهية، فهناک من اللطف ما لو فعله سبحانه لآمن جمیع من فی الأرض و لکن لیس بواجب علی الله.» و در پاسخ می‌نویسند: «إن اللطف کما تقدم مشروط بعدم البلوغ الی حد الإلجاء و هذا الشرط یوجب حصرة و تناهیه.» و نیز می‌گویند: «فاذا كانت البعنة واجبة بملاک کونها لطفاً کان کل لطف واجباً» (ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸ق: ۱۱۱-۱۱۳).

۳. در مجموع، دو اشکال از اشکالات قاعده لطف در آثار آیت‌الله سبحانی آمده؛ یکی این‌که گفته‌اند: اگر لطف واجب بود، نمی‌بایست هیچ کافری یافت شود. پس وجود کافر بر عدم وجوب لطف دلالت دارد. ایشان این اشکال را ضعیف و ناشی از عدم درک مفهوم لطف شمرده و می‌گویند: لطف، نافی اختیار نیست و افرادی هستند که با وجود اقسام لطف، باز هم راه اطاعت نمی‌روند (سبحانی، ۱۴۱۲ق: ۳، ۵۶). اما اشکال دوم که اشکال مورد بحث ماست، اگرچه به تفصیل در الاهیات و الملل و النحل پاسخ داده شده، اصل آن فقط در تعلیقه بر کشف المراد، به نحو گذرا مطرح شده است.

می‌نویسند: این که گفته شود همه اقسام و مصادیق لطف بر خداوند واجبند، نادرست است. و چنین استدلال می‌کنند: طبایع، اغراض، امیال انسان‌ها با هم مختلف است و در مورد هر انسانی، الطافی قابل فرض است که حد و حدودی برای آن قابل شناسایی نیست. و ما می‌دانیم که همه این الطاف نامتناهی را خداوند در حق بندگان خویش روا نداشته است. اگر بخواهیم صورت منطقی به استدلال مذکور بدهیم، در قالب قیاس استثنایی رفع تالی، چنین خواهد بود: «لو كان اللطف واجباً مطلقاً لن يقف اقسام اللطف عند حد.» تالی باطل است، پس مقدم هم باطل خواهد بود. اما پاسخی که به اشکال می‌دهند آن است که: نمی‌توان همه اقسام لطف را واجب دانست، بلکه برخی اقسام لطف واجب و برخی اقسام آن بر حق تعالی واجب نیست (سبحانی، ۱۳۸۲: ۱۰۸).

### ملاکِ وجوب لطف

آیت‌الله سبحانی پس از پذیرش این مسئله که لطف به نحو مطلق واجب نیست، سعی می‌کند ملاکی عرضه کند تا بتوان بین الطاف واجب و الطاف غیرواجب تمایز نهاد. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، لطف از نظر او به «محصل» و «مقرب» تقسیم شد. بر این اساس می‌گوید: لطف محصل آن بود که ترکش موجب نقض غرض خلقت است. و نقض غرض از فاعل حکیم محال است؛ پس چنین لطفی بی‌شک به نحو مطلق واجب است. به گفته او: «و وجوب اللطف بهذا المعنى [ای المحصل] ليس موضع مناقشة لدى القائلين بحكمته سبحانه» (سبحانی، ۱۴۱۲ق، ۳: ۵۲). و در مورد لطف مقرب، قائل به تفصیل است؛ با این توضیح که: نوع بشر اقتضائات و مشترکاتی دارند. اموری که در ترغیب و تشویق نوع بشر - یعنی اکثریت قاطع آن‌ها - به انجام طاعت و یا در تحذیر آن‌ها نسبت به معصیت مؤثر باشند، لطف محسوب شده و بر حق تعالی واجبند؛ اما در میان نوع انسان، کسانی یافت می‌شوند که آنچه اکثریت را به طاعت سوق می‌دهد و از معصیت دور می‌کند، نسبت به آن‌ها مؤثر نیست و باید در حق آن‌ها الطافی فراتر تحقق یابد. به اعتقاد او، چنین لطفی بر خداوند واجب نیست و ترک آن سبب استحقاق ذم نخواهد بود. البته دلیلی نیز در دست نیست که خداوند هرگز چنین الطافی را افاضه نمی‌کند. مهم آن است که انجام آن‌ها واجب نیست و تنها به جود و کرم خداوند و شایستگی افراد، وابسته است. به گفته او: «و بذلك يعلم أنّ اللطف المقرب إذا كان مؤثراً في رغبة الأكثرية بالطاعة و ترك المعصية يجب من باب الحكمة و أمّا إذا كان مؤثراً في أحادهم المعدودين، فالقيام به من باب الفضل و الكرم» (سبحانی، ۱۴۲۷ق، ۳: ۵۱۰).

او در جای دیگر پس از نقل ادله قاضی عبدالجبار، علامه حلی و فاضل مقداد بر وجوب لطف، اظهار می‌دارد که ادله مذکور، همه بر وجوب مطلق لطف دلالت می‌کنند، حال آن‌که چنین مدعایی درست نیست: «هذا کلام القائلین بوجوب اللطف و هو علی إطلاقه غیر تام، بل الحق هو التفصیل بین ما یکون مؤثراً فی تحقق التكلیف بشکل عامّ بین المکلفین، فیجب من باب الحکمة و إلاّ فیرجع إلی جوده و تفضله من دون إیجاب علیه<sup>۱</sup>» (سبحانی، ۱۴۲۷ق، ۳: ۵۱۲).

بنابراین، از نظر متکلم ما، اموری یافت می‌شوند که به درستی مصداق لطف مقربند و با تحقق آن‌ها، انسانی خاص - و نه نوع انسان - به طاعت نزدیک و از معصیت دور می‌شود و با اختیار مکلف نیز منافاتی ندارد؛ در عین حال چنین لطفی بر خداوند واجب نیست، مگر از باب تفضل خداوند و ظرفیت و استعداد و استعداد انسان‌ها. لذا کاملاً معقول است که گروهی مشمول چنین الطافی شوند و گروهی دیگر از آن‌ها بی‌نصیب مانند.

مبنای ملاکی که عرضه شد آن است که منع لطف هنگامی با حکمت ناسازگار است و موجب نقض غرض می‌شود، که نوع انسان از لطف محروم شده و به همین سبب از غرض تکلیف باز بمانند، اما ترک لطف نسبت به افرادی که به سبب خصوصیات مختلف، اقتضایی زاید بر اقتضای نوع دارند، نقض غرض محسوب نمی‌شود.

پوشیده نیست، که این دیدگاه بدیع، مصاب و منطبق با واقع است. برای تصدیق آن کافی است هر انسانی پس از قبول وجوب لطف به خود رجوع کند؛ آن‌گاه به علم حضوری درمی‌یابد که امور بسیاری می‌توانستند در قرب او به طاعات و بُعد او از معاصی مؤثر باشند و با اختیار او نیز هیچ منافاتی نداشتند، اما تحقق پیدا نکردند. در این‌جا راهی جز پاسخ بالا به نظر نمی‌رسد. از نتایج درخشان این راه حل این است که دعا برای جلب الطاف مقرب و مبعّد، مفهوم و معنا پیدا می‌کند، وگرنه در مورد آنچه بر خداوند واجب است، کاری جز شکر از ما ساخته نیست. این طریقه، هم بر دیدگاه شیخ مفید و پیروان اندک او رجحان دارد، که با انکار وجوب مطلق لطف، ضرورت تحقق آثار حکمت خداوند در نظام احسن را انکار کردند، و هم بر دیدگاه سایر متکلمان رجحان دارد که با تکلف، هر لطف مقربی را واجب شمردند، که با علم حضوری هر انسانی در باب خویش ناسازگار است.

۱. چنان‌که ملاحظه می‌شود، ایشان با دقت و به درستی در باب الطافی که از باب تفضل و جود خداوندند، سخن از عدم وجوب مطرح می‌کنند و نه از وجوب. این خود تفسیری است از کلام شیخ مفید که شرح آن گذشت.

## ارزیابی و مرور

در مباحثی که از نظر خواننده محترم گذشت، آرای محوری و اساسی آیت‌الله سبحانی عبارت بودند از:

۱. اخراج اصل تکلیف و ارسال رسل از مصادیق لطف مقرب.

۲. طرح مفهوم جدیدی از لطف به نام لطف محصل و اثبات ضرورت نبوت از طریق وجوب چنین لطفی.

۳. قول به تفصیل در لطف مقرب و این که برخی الطاف مقرب بر خداوند واجب نیستند. درباره مطلب سوم، نگارنده ارزیابی و داوری خویش را بیان کرد و اظهار داشت: این نظر مطابق با واقع و حلال بسیاری از مشکلات قاعده لطف است، اما در مورد مطلب دوم و سوم، باید قدری تأمل کنیم.

در این جا ابتدا به مسئله اخراج اصل ارسال رسل از لطف مقرب بازمی‌گردیم. پیش‌تر بیان شد که از نظر متکلمان پیش از علامه حلی، ارسال رسل از مصادیق لطف مقرب بود و پس از علامه حلی، از نظر غالب متکلمان همین نظریه ادامه پیدا کرد. به هر صورت، خارج کردن ارسال رسل از مصادیق لطف مقرب به دو دلیل صورت گرفته است، که باید دید دلیل آیت‌الله سبحانی کدام یک بوده است:

الف) انکار وجوب لطف مقرب. کسی که چنین دیدگاهی داشته باشد، به ناچار باید برای اثبات ضرورت ارسال رسل راهی پیدا کند و بهترین راه این بوده است که اصل ارسال رسل را لطف مقرب نداند. چنین دیدگاهی را نزد صاحب توضیح المراد می‌بینیم، اما دلیل آیت‌الله سبحانی بنا بر آنچه گفته شد، این نبوده است. ایشان به وجوب لطف مقرب مادامی که ترک آن مانع وصول به غرض تکلیف باشد، قائلند.

ب) دلیل دوم این بود که: ارسال رسل در تمکّن مکلف نقش دارد؛ پس لطف به حساب نمی‌آید. این دلیل همان مسئله‌ای بود که علامه حلی طرح کرد، و برخی متکلمان از او تبعیت کردند. علامه معتقد بود، از آن جا که لطف نباید حظ در تمکین داشته باشد، پس اصل ارسال رسل، و اصل ابلاغ تکلیف، لطف نیست. این موضع علامه حلی ناشی از این بود که تکلیف را به تکلیف شرعی منحصر کرده بود، حال آن که مقصود متکلمان این بود که ارسال رسول لطف است نسبت به تکالیف عقلی. اگر متکلمی در این باب با علامه حلی هم‌رأی باشد، یا ناچار است

از اثبات ضرورت ارسال رسل از طریق قاعده لطف دست بردارد و یا این که معنای دیگری برای لطف ابداع کند تا باز هم راهی برای اثبات ضرورت نبوت پیدا کند.

به نظر می‌رسد، دلیل آیت‌الله سبحانی برای اخراج ارسال رسول از لطف مقرب بر اساس آنچه گفته شد، همین مسئله، یعنی قبول (این تفسیر از) سخن علامه حلی باشد. اما آشکار است که نظر علامه حلی در این باب صائب نیست و با قاعده «واجبات السمعیة اللطاف فی واجبات العقلیة» سازگار نیست. و آیت‌الله سبحانی اگرچه در کتب اولیه خود مثل الالهیات و بحوث فی الملل و النحل به پیروی از علامه حلی این طریقه را در پیش گرفت، در آثار بعدی خود دیدگاه علامه حلی را نقد کرد (سبحانی، ۱۳۸۲: ۱۰۸؛ ربانی‌گلپایگانی، ۱۳۸۲: ۲۶۶) و چنان که ذکر شد، بعدها از این راه بازگشت. مفهوم این بازگشت این است که طبق نظر نهایی ایشان، ارسال رسل از مصادیق لطف مقرب است.

اما دیدگاه دیگر او که در یکی از آثار خود می‌فرماید: ارسال رسل هم می‌تواند لطف مقرب به شمار آید و هم لطف محصل، مقبول نیست. این دو دیدگاه اگر به دقت تقریر شوند، در مقابل هم بوده و قابل جمع نیستند.

اکنون به نظریه دوم، یعنی ابداع مفهومی جدید به نام لطف محصل و اثبات ضرورت ارسال رسل از طریق آن می‌پردازیم. لزوم یا عدم لزوم این مفهوم‌سازی جدید وابسته است به آنچه پیش‌تر، از آن سخن گفتیم. اگر اخراج ارسال رسول از لطف مقرب ضرورت می‌داشت، آن‌گاه برای اثبات ضرورت ارسال رسل - در قلمرو علم کلام - چاره‌ای جز ابداع مفهوم جدید لطف محصل وجود نداشت؛ اما پس از دفاع از وجوب لطف مقرب و تفصیلی که از آن سخن گفتیم، ضرورتی در اخراج ارسال رسول از مصادیق لطف مقرب و ایجاد اصطلاح جدید باقی نمی‌ماند.<sup>۱</sup> علاوه بر عدم ضرورت این مفهوم‌سازی جدید، به اعتقاد نگارنده این مفهوم‌سازی، سبب هدم قاعده لطف و تقلیل آن به قاعده «نقض غرض» خواهد شد. توضیح مطلب این‌که: چنان‌که ملاحظه شد از نظر آیت‌الله سبحانی، لطف محصل عبارت بود از اقدام به آنچه سبب تحصیل غرض خلقت است. و لطف مقرب اقدام به اموری است که سبب تحصیل غرض تکلیفند. اکنون

۱. این‌که برخی از ناقدان آیت‌الله سبحانی گفته‌اند لطف محصل به مفهوم جدید نادرست است، زیرا هیچ سابقه و لاحق‌های ندارد (ربانی‌گلپایگانی، ۱۴۱۸ق: ۱۰۰) نقدی صائب به نظر نمی‌رسد، زیرا ایجاد اصطلاح جدید در علوم، مادامی که ضروری باشد و مشکلی را حل کند نه تنها منعی ندارد، بلکه ضروری است. به گمان ما اصطلاح مذکور مفید نیست. و نقد آقای ربانی آن است که این تفسیر روا نیست، چون سابقه ندارد.



می‌توان حدّ مشترک هر دو تعریف را استخراج کرد و آن را تعریف لطف به معنی عام - شامل هر دو قسم - دانست. لذا لطف به معنی عام عبارت است از: هر فعل یا امری که تحصیل غرض وابسته به آن است. روشن است که آنچه امر دیگری متوقف و وابسته به آن باشد، در زمره اسباب و علل آن خواهد بود. پس می‌توان نتیجه گرفت که لطف، سبب تحصیل غرض است. آنچه در این جا رخ داده این است که لطف دقیقاً به نقض غرض پیوند خورده و در آن حل شده است.

با توجه به این نکته، اکنون باید دید قاعده لطف چه مضمونی بیشتر از قاعده نقض غرض دارد؟ آیا وقتی می‌دانیم نقض غرض بر خداوند حکیم باطل است و تحصیل غرض بر او واجب است، باز هم نیاز به قاعده‌ای به نام لطف داریم؟ به گمان ما، اگر لطف را به صورت بالا تعریف کنیم و نقض غرض در تعریف لطف راه پیدا کند، آن‌گاه نه نیازی به قاعده لطف داریم و نه اساساً بر اساس منطق صورت می‌توان قاعده جدیدی به نام قاعده لطف را - با تکیه بر قاعده نقض غرض - اثبات کرد. برای اثبات این مدعا کافی است به استدلال متکلمان بر اثبات قاعده لطف بازگردیم. ساختار منطقی استدلال آن‌ها به صورت شکل اول اقتراعی چنین بود:

صغری: ترک لطف، نقض غرض است.

کبری: نقض غرض بر فاعل حکیم، محال است.

نتیجه: ترک لطف بر فاعل حکیم، محال است.

استدلال مزبور، بر این اساس صورت می‌گرفت که لطف، تعریف و مضمونی غیر از نقض غرض داشت. اگر گفته شود لطف فعلی است که سبب غرض است، پس می‌تون تعریف را به این صورت تلخیص کرد که: «لطف - سبب تحصیل غرض». اکنون اگر بخواهیم به جای واژه «لطف» از تعریف آن - که مساوی با آن است - در استدلال مزبور استفاده کنیم، در این صورت آشکار می‌شود که صغرای ما به لحاظ منطق صورت، یک توتولوژی است که هیچ اطلاعات جدیدی را شامل نمی‌شود و نتیجه استدلال نیز چیز جدیدی را غیر از استحاله نقض غرض به دست نمی‌دهد. کافی است به صورت استدلال با فرض جدید توجه کنیم:

صغری: «ترک سبب تحصیل غرض»، نقض غرض است.

کبری: نقض غرض بر فاعل حکیم، محال است.

نتیجه: ترک «سبب تحصیل غرض» بر فاعل حکیم، محال است.

اکنون به صغرای قیاس توجه کنیم. آیا موضوع و محمول، دو مضمون متفاوت دارند؟ آیا «نقض غرض» چیزی است غیر از «ترک سبب تحصیل غرض»؟ اگر پاسخ منفی است، پس مفهوم صغری آن است که نقض غرض، نقض غرض است. حال اگر کسی مفهوم نقض غرض را با لطف عوض کند و بگوید: لطف محال است، چون نقض غرض است، چنین اقدامی جز تفنن در الفاظ و دور کردن راه نیست.

به گمان نگارنده، این سرنوشت برای قاعده لطف که ناشی از مفهوم‌سازی جدید از لطف بود، سرنوشتی محتوم و میمون است و نه تنها مضر نیست، بلکه مفید است. اگر آنچه به قاعده لطف متکی می‌شد، مستقیماً و بی‌واسطه به قاعده نقض غرض متکی شود، همه ادله این باب اسد و اخصر خواهند بود و اگر برای متکلمان امروز اهداف، مهم‌تر از وسایط باشند، این شیوه که راه را کوتاه‌تر و هدف را نزدیک‌تر می‌کند، مطلوب‌تر و مرغوب‌تر است.

به گمان نگارنده، از روایات ناظر به اثبات ضرورت نبوت نیز چنین استنباط می‌شود که ضرورت نبوت را مستقیماً متکی به بطلان نقض غرض می‌کنند، نه به قاعده لطف. و آن دسته از ادله روایی که در تأیید قاعده لطف ذکر می‌شوند نیز در درجه اول، مؤید بطلان نقض غرضند تا اثبات قاعده لطف.

در عین حال نکته‌ای که گفته شد، یعنی به کنار نهادن قاعده لطف و تمسک به اصل نقض غرض، جای تأمل بیشتر دارد و باید نتایج و ابعادش برای علم کلام و عقاید دینی مورد بررسی بیشتر قرار گیرد.

## نتایج

اکنون نتایج مقاله را طی چند بند گزارش می‌کنیم:

- آیت‌الله سبحانی احتمالاً تقسیم لطف به محصل و مقرب به معنای جدید را از سیدهاشم حسینی‌طهرانی اخذ کرده‌اند، اما آن نظریه را بسط داده و به تعریف جدیدی برای لطف مقرب رسیده‌اند.

- مفهوم‌سازی جدید در نظریه لطف در آثار اولیه ایشان پی‌گیری شده، اما در آثار متأخرتر از آن بازگشته‌اند.

- این مفهوم‌سازی جدید و چاره‌جویی در صورتی لازم به نظر می‌رسید که ایراد علامه حلی - مبنی بر عدم دخول اصل تکلیف و ارسال رسل در لطف مقرب - درست و به‌جا باشد. با وارد

نبودن ایراد علامه حلی - که آیت‌الله سبحانی نیز بر همین رأی هستند - مشکلی باقی نمی‌ماند که محتاج چاره‌جویی باشد.

- این مفهوم‌سازی جدید نه تنها لازم به نظر نمی‌رسد، بلکه منجر به هدم قاعده لطف شده و آن را به قاعده نقض غرض تقلیل داده است و این نکته را به لحاظ منطق صورت در مقاله نشان دادیم.

- آیت‌الله سبحانی در وجوب لطف مقرب با عرضه ملاک مخصوصی، قائل به تفصیل شدند. چنین تفصیلی اولاً، در آرای پیشینیان سابقه نداشته و ثانیاً، مشکلات مهم قاعده لطف را چاره می‌کند.

## منابع

۱. حسینی طهرانی، هاشم، (۱۳۶۵)، توضیح المراد، تهران، مفید.
۲. حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۳ق)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۳. ربانی گلپایگانی، علی، (۱۴۱۸ق)، القواعد الکلامیة، قم، مؤسسه امام الصادق علیه السلام.
۴. ربانی گلپایگانی، علی، (۱۳۸۳)، ایضاح المراد فی شرح کشف المراد، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه.
۵. سبحانی، جعفر، (۱۴۱۲ق)، الالهیات علی هدی الكتاب و السنة و العقل، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیة.
۶. سبحانی، جعفر، (۱۳۸۱)، الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
۷. \_\_\_\_\_ (الف)، (۱۴۲۵ق)، الفكر الخالد، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۷ق)، الملل و النحل، قم، مؤسسه النشر الاسلامی - مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۰ق)، رساله فی التنحسین و التقییح العقلیین، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
۱۰. \_\_\_\_\_ (ب)، (۱۴۲۵ق)، رسائل و مقالات، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
۱۱. \_\_\_\_\_ (بی تا)، سلسله المسائل العقائدیة، بی تا، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، تعلیقه بر کشف المراد (در کشف المراد مع تعلیقات السبحانی)، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
۱۳. سید مرتضی، (۱۴۱۱ق)، الذخیره فی علم الکلام، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۴. طالقانی، نظر علی، (۱۳۷۳)، کاشف الاسرار، تهران، رسا.
۱۵. طبرسی نوری، سید اسماعیل، (۱۳۸۲ق)، کفایة الموحدین، قم، اسلامیه.
۱۶. طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی، (۱۴۰۶ق)، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، بیروت، دارالاضواء.

١٧. طوسی، خواجه نصیرالدین، (١٤٠٧ق)، *تجرید الاعتقاد*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
١٨. \_\_\_\_\_ (١٤٠٥ق)، *تلخیص المحصل*، تصحیح: عبدالله نورانی، بیروت، دارالاضواء.
١٩. قاضی عبدالجبار، (١٩٦٢-١٩٦٥)، *المعنی فی ابواب التوحید و العدل*، قاهره، الدار المصریة.
٢٠. مفید، محمد بن نعمان، (١٤١٣ق)، *اوائیل المقالات*، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید.